

می‌شوند و زمان انتخاب شدن «نه» نمی‌گویند، چون قدرت «نه» گفتن ندارند. این موضوع در مورد «بازیگران» صدق نمی‌کند چون انتخاب می‌کنند و «نه» می‌گویند. مثلاً علی نصیریان ممکن است در هر فیلمی بازی نکند و یاد فیلمی باشد اما آن فیلم خوب نباشد که باید ببینیم ممکن است کارگردان کار خودش را خوب انجام نداده باشد. این موضوع در مورد «بازیگران» بسیار اتفاق می‌افتد چون از آن‌ها استفاده می‌شود.

خیلی کم پیش می‌آید که «هنرپیشه‌ای» بیاید و مردم او را دوست داشته باشند. معمولاً «هنرپیشه‌های» خوب، جذب فیلمسازها و تهیه‌کنندگان خوب می‌شوند تا بتوانند دیده شوند. مثلاً در سینمای جهان مسیری که لئوناردو دی‌کاپریو از «هنرپیشه» شدن تا «بازیگر» شدن طی کرده، مسیری طولانی و طاقت‌فرسا بوده است و این مسیر در میان «هنرپیشه‌های» ایرانی طی نشده یا خیلی کم دیده می‌شود که کسی از این تبار به درستی خود را به «بازیگر» شدن رسانده باشد.

چرا «هنرپیشه‌های» ما «بازیگر» نمی‌شوند؟

چون این‌ها توانایی یک «بازیگر» را ندارند و صرفاً داشتن یک ظاهر مناسب نمی‌تواند، جای داشتن توانایی «بازیگری» را بگیرد. داشتن ظاهر مناسب شرط لازم هست اما شرط کافی نیست. بعضی از این «هنرپیشه‌ها» دانش سینمایی ندارند.

انتخاب‌های گذشته‌اش آینده‌اش را می‌سازد یا هر زمان که بخواهد می‌تواند فرم حضورش در سینما را تغییر دهد؟

هیچ «بازیگری» چه بخواهد، چه نخواهد هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد، چون «بازیگر» به کار گرفته می‌شود. «بازیگران» کارگر صحنه هستند و کارفرما، کارگردان است. یکی در سمت فاعلیت در امری هنری است و یکی در سمت مفعولیت هنری است. بهروز وثوقی بهترین مثال برای این موضوع است، البته تا زمانی که انتخاب‌های درست و دقیق داشته است اما علت اصلی ماندگار شدن او، به‌خاطر قبول نکردن بعضی از فیلم‌هایی است که با ارقام بالا به او پیشنهاد می‌شده و او قبول نکرده است. بیشتر این «هنرپیشه‌ها» فکر می‌کنند با قبول کردن هر کاری ماندگار می‌شوند اما این‌طور نیست. «هنرپیشه‌ای» که خودش را نگه ندارد مثل آدماسی می‌ماند که آن را می‌جویند و زمانی که شیرینی‌اش از بین برود آن را بیرون می‌اندازند. از یک زمانی به بعد هیچ تهیه‌کننده‌ای نتوانسته روی یک چهره جدید سرمایه‌گذاری کند اما تهیه‌کننده‌ها ریسک نمی‌کنند. کم و بیش چهره‌های جدیدی آورده‌اند مثل امیر جدیدی که آن هم هنوز عیارش مشخص نشده است. در خانم‌ها هم که اصلاً نمی‌توانیم نمونه‌ای پیدا کنیم که مثل نیکی کریمی یا هدیه تهرانی باشد.

بهرام رادان پول‌ساز نیست یا بازیگر خوبی نیست؟



ExpertSoft Trial Version

یک سری از بازیگران هستند که نه خیلی خوب هستند نه خیلی بد؛ می‌توانیم یک نقطه وسط به آن‌ها بدهیم که به نظر من بهرام رادان در این بخش است. علت این که بهرام رادان خیلی مورد اقبال قرار نمی‌گیرد این است که در هر زمینه‌ای مثل تبلیغات، موسیقی و کار کردن در خیریه را تجربه می‌کند. به نظر من وقتی کسی یک خط واحد را در زندگی‌اش تعریف نمی‌کند و آن را پیش نمی‌گیرد و از این شاخه به آن شاخه می‌پرد، تماشاگران به آن شخص اعتماد نمی‌کنند. اعتماد کردن را خودش سلب می‌کند، آن هم زمانی که توانسته دیده شدن را برای خودش بخرد.

اغلب بازیگران به «نارسیسم» گرفتار هستند.

معمولاً «بازیگران» یا «هنرپیشه‌ها» به یک «نارسیسم» مبتلا هستند و انگار برای دیده شدن خودشان به خودشان بدهکار هستند. دلیل لباس پوشیدن‌های عجیب و غریب، آرایش‌های عجیب و غریب چه چیزی می‌تواند باشد جز این که «من را ببینید، من هم هستم»!

این اتفاق‌ها جای ماندگاری و هنر را نمی‌گیرند، حتی جای پول‌سازی را هم نمی‌گیرند. پول‌ساز بودن محترم است. محمدرضا گلزار اگر در سینما پول‌ساز بوده، محترم است. گاهی یک بازیگر تمام ابزار زیبایی را دارد اما خوب نیست. باید جای دیگر را ببیند که چرا و چطور برای او خودشیفتگی شدید به وجود آمده است. برای این دسته از بازیگران نگاه منتقدان ارزشی ندارد چون خود را در معرض دید آن‌ها قرار نمی‌دهند. اگر کسی در سینمای

ایران مانده، به‌خاطر همین نگاه منتقدان است، چون آن‌ها هستند که هنوز در مورد ستارگان قبل از انقلاب صحبت می‌کنند، مردم عادی راجع به این موضوعات صحبت نمی‌کنند. وقتی یک «هنرپیشه» با منتقدان فاصله دارد و بدون تحلیل و کمک از افراد دیگر راه خودش را می‌رود باید فهمید جایی از کار ایراد دارد. ما باید این را درک کنیم که هر کسی در هر تاریخی وقتی از او صحبت می‌شود قبل از این که خودش را دوست داشته باشد و دچار خودشیفتگی شود مردم را دوست داشته است، برای اثبات این قضیه می‌توانیم از چند ستاره قبل انقلاب نام ببریم چون آن‌ها خود را نماینده مردم می‌دانستند.

آیا بهرام رادان به حشش نرسیده است؟!

به زعم من بیشتر از حشش را هم گرفته است. درست است که یک فیلمنامه و کارگردانی خوب ممکن است یک فیلم خوب را به وجود بیاورد اما سهم «هنرپیشه» در جان بخشیدن به نقش‌هایی که می‌گیرد خیلی مهم است. الزاماً هم نمی‌توانیم بگوییم چون با کسانی مثل مسعود کیمیایی یا داریوش مهرجویی کار کرده، آن کارها حتماً کار خوبی خواهند شد. چرا که می‌بینیم در کارنامه این کارگردانان هم کارهای بسیار ضعیفی بوده است. البته که بدشانسی هم حتماً دخیل بوده و در برخی از نقاط کارنامه همین بازیگر، نمونه واضح بدشانسی را می‌بینیم. گاهی اوقات شبیه کسی می‌شویم که «از هول هلیوم در دیگ افتاده». وقتی می‌گوییم داریوش مهرجویی فیلمی ساخته که از جویم خشک بازی می‌گیرد این درست است اما خود بازیگر هم باید زحمت خودش را بکشد.

زحمتی که نوید محمدزاده برای خودش کشیده هیچ کس تجربه نکرده است!

گرفتن مشاوره‌ها و تحلیل‌های غلط در روند انتخاب؛ فیلم «شور عشق» در زمان خودش از منتقدان، عنوان زرشک طلایی را گرفت که ارزش هنری نداشت اما فروش خوبی داشت و مهناز افشار و بهرام رادان را معرفی کرد. مهناز افشار همان مسیر را ادامه داد که به زعم من تأثیری در سینما نداشت. بهرام رادان هم دوست داشت در بخش مهمی از سینما جمع بسته شود اما زحمت لازم را برای این موضوع نکشید. زحمتی که نوید محمدزاده برای کسب جایگاه حال حاضرش کشیده، هیچ بازیگری نکشیده است. زحمتی که سعید روستایی در حوزه کارگردانی کشیده، کمتر فیلمسازی را دیده‌ام که این‌طور باشد. بعضی از آن‌ها به ظاهرشان خیلی متکی بودند و فکر می‌کردند اگر آن ظاهر را داشته باشند تمام است، اما اشتباه بوده است. در مراجعات تاریخی، کسانی که فقط به‌خاطر ظاهر مناسب‌شان آمده بودند، دستشان خالی است. در مورد ستارگان قبل از انقلاب، وقتی کارنامه هنری‌شان را نگاه می‌کنیم می‌توانیم ساعت‌ها در مورد فیلم‌هایشان صحبت کنیم اما وقتی به «شور عشق» فلش بک می‌زنیم فقط می‌توانیم بگوییم که زرشک طلایی گرفته، عملاً هیچ حرفی نمی‌توانیم راجع به آن داشته باشیم.



معمولاً «بازیگران» یا «هنرپیشه‌ها» به یک «نارسیسم» مبتلا هستند و انگار برای دیده شدن خودشان به خودشان بدهکار هستند. دلیل لباس پوشیدن‌های عجیب و غریب، آرایش‌های عجیب و غریب چه چیزی می‌تواند باشد جز این که «من را ببینید، من هم هستم»! این اتفاق‌ها جای ماندگاری و هنر را نمی‌گیرند